

اوپانیشاداها

آ . . .

باشد که باکوشه‌مان آنچه نیکو است بشنویم .

باشد که باچشم‌مان دادگری ترا بتکریم .

باشد که باتنی آسوده ، ما که ترا ستایش می‌کنیم ، آرامش بیابیم .

آ . . . آرامش - آرامش - آرامش .

آ . . . درود بر (تفس) شکوهمند !



دیرینه ترین نیشته مقدس مذهبی هندیان و در ضمن مهم ترین آنها ، مجموعه ودا است . همه هندیانی که پیرو مذهب اصلی و اولیه هستند سرچشمه ایمان خود را در این مجموعه باز می‌شناسند .

ودا شامل چهار کتاب است ، بنامهای : ریک RicK ، ساما Sama ، یاجور Yajur ، و آثار و Atharva . هر یک از این کتابها دو بخش دارد : بخش عمل و بخش علم . بخش نخست بطور کلی از سرودهای مذهبی ، تعلیماتی در مورد شعائر و مراسم دینی و دستورهای ارشاد ، پرداخته شده است . بخش دومین حاوی علم خداوند است ، و باشکوه ترین منظر حقیقت مذهبی ، و **اوپاتیاشادا** نام دارد . معنی اصلی اوپاتیاشاد «با اخلاص و تسلیم پیش نشستن» است و آموختن ریاضتی جدی را از استاد به ذهن می آورد . این کلمه معنی « آموختن نهانی » را هم دربردارد .

معلوم نیست که در ابتداء شعاره اوپاتیاشادا چند بوده است . امروز صد و هشت تایی آنها باقی مانده است و هر کدام شامل چند صد تا هزاران کلمه است ؛ بعضی به نثر و بعضی به شعر . این قطعه ها از حیث سبک و شیوه باهم اختلافهای فراوان دارند ، حتی دو قسمتهای مختلف یک اوپاتیاشاد این ناهماهنگی به چشم می‌خورد . نویسنده آنها شناخته نیست و نیز زمان نگارش آنها به درستی معلوم نشده است .

هروچمائی که اوپاتیاشاد ها را به زبان انگلیسی برگردانده‌اند و ما اکنون از متن ترجمه آنها استفاده می‌کنیم چنین توضیح می‌دهند :

ما کلمه سانسکریت **اتمن Atman** را که به معنی خدای درون است ، در همه جا به کلمه نفس Self ترجمه کرده‌ایم .

[هجای «آم» - نشانه برهنه ، یا خداوند است ، و برای هندیان هجائی است الهی و مقدس ؛ و در مراسم مذهبی شان آنرا با آوازی سنگین و پرطنین ادا می‌کنند]

مادر اینجا اوپاتیاشادی که منسوب به اسوه ناسوانارای پیامبر است و می‌تواند نمونه‌ای عقیق ، زیبا و روشن از اوپاتیاشادهای دیگر باشد برای خوانندگان ترجمه می‌کنیم . کوشش کرده‌ایم که لحن ترجمه سنگین و هرچه بیشتر نزدیک به اصل باشد .



حوار بون در درون خویش چنین می‌پرسند :

سبب این جهان چیست ؟ - برهنه است ؟ از کجا می‌آئیم ؟ چرا زندگی می‌کنیم ؟ سرانجام در کجا آرامش می‌یابیم ؟ به فرمان کدام کس در جنگ قانون شادی و متضاد آن گرفتاریم ؟

زمان ، مکان ، قانون ، فرصت ، ماده ، نیروی نخستین ، هوس - هیچیک از اینها ، ونه آمیخته ای از اینها ، نمیتواند سبب غائی جهان باشد ، زیرا که اینها معلولند ، و هستی‌شان به خاطر خدمت به روان است . وقتی مجرد نیز سبب نیست ، زیرا ، از آنجا که

در بند قانون شادی و تیره بختی است، از آزادی نصیبش نیست .
 پیامبران ، مستغرق در اندیشه ها ، در ضمیرشان حقیقت غائی را ، ذات درخشان را ،
 خداوند یگانه را ، که به صورت نیروی خودآگاه در همه آفریدگان جای دارد ، باز یافتند .
 او یگانه است و بی هیچ نظیر . در اعماق هستی همگان جای دارد ، با پوشش های صفات سه گانه -
 ساتوا ، راجاس ، و تاماس (۱) از نظر پنهان است .
 این جهان پهناور گردونه ای را ماند . همه آفریدگانی که تابع زاده شدن ، مردن
 و دیگر بار زیستنند ، بر فراز آن جای دارند . گرد خویش می چرخد ، و هرگز باز نمی ماند .
 جهان گردونه برهنه است . تا آن زمان که نفس مجرد خویش را از برهنه جدا می بندارد ،
 اسیر قانون های زاده شدن ، مردن و دیگر بار زیستن ، بر فراز گردونه می چرخد . لیکن
 هنگامی که به پاس فیض برهنه عینیت خویش را با او درمی یابد ، دیگر بر فراز گردونه نمی چرخد ،
 هستی جاویدان را فراچنگ می آرد .*

آنکه او حقیقتش برتری بر جهان علت و معلول است ، با اندیشه ای ژرف در کتابهای
 مقدس صریحاً برهنه شکوه مندش نامیده اند . او جوهر است ، و دیگران همه سایه اند . او
 فنا ناپذیر است ، شناسندگان برهنه او را در پس پرده همه جلوه ها حقیقت یگانه می دانند .
 از این رو است که خویش را بدو سپرده اند . در او مستغرق می گردند و آزادی از
 گردونه زاده شدن ، مردن و دیگر بار زیستن را باز می یابند .
 خداوند این جهان را نگاه میدارد ، جهانی که از بقا و فنا ، آشکار و نهان برپا داشته
 شده است . روان مجرد ، که خداوند را از یاد می برد ، خویش را با بهر ملت می سپارد و بدین -
 گونه به بند در می آید . هنگامی که به نود خداوند باز می گردد ، از چنگ همه زنجیر ها
 آزاد است .

اندیشه و ماده ، خادم و مخدوم - هر دو از زمان بی سرآغاز وجود داشته اند .
 مایا که اینان را با هم یگانه می سازد نیز از زمان بی سرآغاز وجود داشته است . هنگامی
 که این هر سه - اندیشه ، ماده ، و مایا با برهنه یگانه شناخته شوند ، میتوان دریافت
 که نفس نامتناهی است و در عمل سهمیش نیست . آنگاه آشکار می شود که نفس مجموعه
 هستی است .

ماده فنا ناپذیر است . خداوند ، و برانگر جهل ، فنا ناپذیر است ، و جاویدان . او
 خداوند یگانه است ، پروردگار فنا پذیر ها و همه روان ها . با اندیشیدن به او ، و یگانه
 ساختن خویش با او ، و یکی شمردن خویش با او است که انسان از ورطه جهل رهائی می یابد .
 خداوند را بشناس ، و همه زنجیر ها خواهد گسست . جهل ناپذیر خواهد گشت .
 زاده شدن ، مردن و دیگر بار زیستن در کار نخواهد بود . به او بسندیش و به وراء وقوف
 مادی پرواز گیر . بدین گونه است که با پروردگار گیتی می آمیزی . بدین گونه است که تو با او
 یگانه می شوی ، او که یگانه است و بی هیچ نظیر . در او است که همه آرزوهای تو کمال می یابد .
 حقیقت این است که تو همواره با خداوند ، یگانه ای . لیکن بر تو است که این حقیقت را

(۱) **Settwa** ، صفت پاکی و مهر ، **Rajas** ، صفت عشق و شور ، **Tamas** ؛

صفت بی حسی و بی حالی .

* در اینجا برای نخستین بار در ادبیات هند تصور گردونه دزمورد زاده شدن و

مردن و بار دیگر زیستن ظاهر می گردد . وجه مقصد ، نشان از روح جسمانی و عینیت است .

بشناسی و دیگر چیزی برای شناختن برجای نمی ماند .

بیندیش ، و درخواهی یافت که اندیشه ، ماده ، و مایا (نیروئی که اندیشه و ماده را متحد میسازد) سه جلوه از ذات برهنند ، برهنی که حقیقت یگانه است .

آتش را ، گرچه از چوب آشکار می شود ، تا پاره چوبی با پاره دیگر اصطکاک نیابد ، احساس نتوان کرد . نفس آتش را ماند : با اندیشیدن به هجای مقدس « آم » مفهوم می شود . بگذار جسم تو پاره چوبی باشد ، هجای مقدس « آم » پاره چوبی خواهد بود که با آن اصطکاک خواهد یافت . بدین گونه خداوند را در توانی یافت ، خداوندی که در جسم بسان آتش در چوب نهفته است .

بسان روغن در دانه های کنجد ، بسان کزه در سرشیر ، بسان آب در بستر رود ، بسان آتش در فتیله ، نفس در روان جای دارد . او را با صداقت و تعقل ادراک کن . بسان کزه در سرشیر نفس در همه چیز جای دارد . دانش نفس با اندیشه بس دست می آید . نفس برهن است . بابرهن ، جهل یکسره ناپود می گردد .

برای دریافتن خداوند ، نخست احساسهای گریزان را به فرمان درآر ، و اندیشه را مهار کن . آنگاه به فروغی که در دل آتش است ، بیندیش - یعنی به وقوف مطلق ، انسان که از وقوف عادی عقل جداست ، بیندیش . بدین گونه است که نفس با واقعیت درونی را در پس پرده جسم توان دید .

اندیشه ات را به فرمان درآر تا مگر واقعیت غائی ، پروردگار درخشان آشکار شود . برای سعادت جاویدان مشتاقانه بکوش .

با مدد اندیشه و خرد ، احساس ها را از تسلیم به اسباب لذت دوردار . در آن هنگام است که احساس ها با روشنائی واقعیت مکنون صفا خواهند یافت ، و آن روشنائی آشکار خواهد گشت .

دانا یان اندیشه های خویش را به فرمان دو می آرند ، و دلهاشان را با خداوند نامتناهی و عالم بکل و متجلی در همه چیز یگانه می سازند . تنها روان هایی که بخوبی میتوانند تشخیص بدهند ، ریاضت های روحی را بر خود هموار می کنند . بزرگ است شکوه ذات درخشان ، شکوه واقعیت مکنون .

بشنوید ، شما همه فرزندان سعادت جاویدان ، و نیز شما خدایانی که در آسمان های بلند جای دارید : تنها گام ذاتهای درخشان را دنبال کنید ، و با تفکر گسست ناپذیر ، اندیشه و خرد زادر برهن با هم بیامیزید . پروردگار شکوه مند در برابر شما آشکار خواهد شد .

نیروی زیستن را به فرمان درآورید . با ریاضت اندیشه به نفس مکنون آتش درزبید ، با شراب عشق الهی مست شوید . بدین گونه کمال خواهید یافت .

خود را به برهن جاویدان بسپارید . روشنائی درونتان را با روشنائی برهن بیامیزید . بدین گونه سرچشمه جهل ویران خواهد شد ، و شما برفراز کارها اوج خواهید گرفت .

راست بنشینید ، سینه و گلو و سر را افراشته دارید . احساس ها و اندیشه درونی را بسوی درخت سدر دل بازگردانید . با مدد هجای « آم » به برهن بیندیشید . با کمک زورق برهن ، با کمک هجای مقدس « آم » از جریان هولناک اقیانوس مادیت بگذرد .

با کوشش مشتاقانه احساس ها را مهار کنید ، تنفس خویش را نظم ببخشید ، و

تلاش‌های حیاتی را مرتب سازید. آرزومندی که خستگی ناپذیر است، اندیشه خود را بازپس می‌کشاند، همچنانکه ارباب‌هرانی اسپان سرکش خویش را.

در جایگاهی دور و تنها، جایگاهی چون مفاکی در يك کوهسار یا در محلی مقدس بیاساید. این جایگاه باید که از باد و باران درامان باشد و باید که صحنی هموار و پاک داشته باشد، آزاد از ریگ و غبار. نباید که نمناک باشد و باید که از صدا های آزار دهنده رها باشد. باید که برای چشمان خوش‌آیند باشد و برای اندیشه آرامش‌بخش.

در آن جایگاه بنشینید، و به اندیشه و ریاضت‌های روحی دیگر بپردازید.

هنگامی که به ریاضت اندیشه سرگرمید، شاید که تصویرهایی ببینید شبیه برف، بلور، دود، آتش، آذرخش، شب‌پره، خورشید، و ماه. اینها نشانه‌هایی هستند برای آنکه شماره‌ها باز یافتن برهن را می‌سپارید ...

به هنگامی که در اندیشه مستغرقید، در خواهید یافت که نفس از جسم جداست، و از این رو است که به بیماری، کهنسالی یا مرگ دچار نمی‌گردد.

نخستین نشانه‌های پیشرفت در راه یوگا (۱) سلامت، احساس سبکی جسم، پاک‌سیما، نوای خوش‌آهنگ، عطر دلپذیر تن و آزادی از آرزوست.

همچون پاره قلبی آلوده، که وقتی پاک میشود به روشنی می‌درخشد، آنکه درون جسم جای دارد، وقتی حقیقت نفس را دریافت، آلوده‌های خویش را از دست میدهد و از سعادت درخشندگی مییابد.

یوگی (۱) بی هیچ واسطه، حقیقت برهن را با شناختن روشنایی نفس مکتون تجربه میکند. او از جنگ همه ناپاکی‌ها آزاد است - او که پاک‌است و درخشان و از زاده شدن میرا. او خداوند یگانه است، حاضر در شمال، شرق، جنوب و مغرب. او آفریدگار است. او بدون همه رحم ماحول میکند. تنها او مانند همه موجودها اکنون زاده شده است، و تنها او مانند همه موجودها در آینده زاده خواهد شد. او بصورت نفس مکتون در همگان هست، و با همه جهت‌ها روبرو است.

بیانید پروردگار را ستایش کنیم، یگانه و درخشان را، او که در آتش است، او که در آب است، او که در گیاهها و درختان است، او که سراسر جهان را فرا گرفته است.

یگانه مطلق، هستی مجرد، همراه **های** ناپیدایش، بصورت پروردگار با ظاهر میشود، خداوند گویا، دارنده جلال و شکوه فراوان. با نیروی الهی خویش بر سراسر جهانها فرمانروایی میکند. در دوره‌های آفرینش و زوال جهان، تنها او در وجود است. آنان که او را در می‌یابند جاویدانند.

پروردگار یگانه است و بی هیچ نظیر. او در انسان جای دارد، و درون همه آفریدگان دیگر. او جهان را تصویر میکند، برقرار میدارد و به سوی خویش باز می‌گرداند.

چشمان او در همه جانهاست، چهره، دستان و پاهای او در هر جایگاهی هست. او از ذات خویش آسمانها و زمین‌ها را بیدار کرد، و یادستان و بالهایش آنها را در کنار هم نگاه میدارد.

(۱) Yoga غورخوس معنوی در هندوئیسم که با ریاضت‌ها و اعمالی منظم

همراه است.

(۲) Yogi کسی که مراسم غورخوس معنوی را ادا میکند.

او سرچشمه و اصل همه خدایان است. او پروردگار همگان است. به آنان که خویش را بدو می‌سپارند سعادت و خرد می‌بخشد. گناهان و اندوه‌های آنان را نابود میکند. به آنان که فرمان‌های او را می‌شکنند، با دافره می‌دهد. همگان را می‌بیند و همگان را می‌شناسد. باشد که اندیشه‌های نیک به ما عطا فرماید!

پروردگارا، ای که در صورت بی‌مقدس خویش از نظر‌ها پوشیده‌ای، صورتی که آرام و سعادت بخشنده است، و زشتی و جهل را یکسر نابود میکند، بر ما بنگر و ما را شادمان کن.

پروردگارا، تو «آم» را که هجای مقدس تو است، آشکار کردی، هجائی که با تو یگانه است. این هجاء در دستان تو طیانچه‌ای است که جهل را با آن نابود میکنی. ای که نگاهبان دستداران خویشی، ذات شکوهندت را پنهان مدار.

تو بر همه متعالی. تو بیکرانی. تو صورت همه آفریدگان را بخود میگیری، و در درون آنان پنهان میمانی. تو همه چیز را فرامیگیری. تو خداوند یگانه جهانی. آنان که تو را باز می‌شناسند جاوید میشوند.

پیامبر بزرگ، اسوه ناسوانا را گفت:

من درو راه همه تاریکی‌ها، آن ذات درخشنده زراسا را شناختم. تنها با شناختن او است که انسان بر مرگ چیرگی می‌یابد. از گردونه زاده شدن و مردن و دیگر بار زیستن، جز این راه گریزی نیست.

هیچ چیز برتر از او نیست، هیچ چیز را از او امتیاز وجدائی نیست، و هیچ چیز زیرک‌تر یا بزرگ‌تر از او نیست. تنها او است که تغییر ناپذیر و دوخشان می‌ماند، یگانه بزرگ، این جهان را می‌آکند.

گرچه او جهان را می‌آکند، لیکن او را بر آن برتری است. آواز اندوه خویش مبراست. او را صورتی نیست. آنان که او را می‌شناسند، جاویدان میشوند. و آن دیگران در زرقنای نکبت برجای می‌مانند.

پروردگار، خدائی که همه‌جا را فرا می‌گیرد و در همه جا حاضر است، در دل همه آفریدگان جای دارد. سرشار از شکوه، چهره همه آفریدگان را به سوی خویش میگرداند و بدین گونه واپسین آزادی را با آنان می‌بخشد. او درونی ترین نفس است. او پروردگار بزرگ است. او است که درون دل‌ها پائی را پدید میکند تا به یاری آن، او که هستی پاک است، به آنها راه یابد. او فرمانرواست. او روشنی بزرگ است، که جاودانه می‌درخشد.

این ذات بزرگ که شکلی برابر یک‌شست بخود میگیرد، در دل همه آفریدگان همان نفس مکنون است که جاودانه جای میگیرد. او را بی‌هیچ واسطه با اندیشه صفایافته و به مدد تمیز روحی میتوان شناخت.

این ذات بزرگ را هزاران سراسر، هزاران چشم و هزاران پای. او جهان را در بر میگیرد. با اینکه بر همه چیزیش برتری است، از آنجا که در درخت سردل، در مرکز بدن، ده انگشت بالاتر از ناف قرار دارد، میتوان با اندیشه بدور رسید.

تنها او همه چیز است - آنچه بوده و آنچه خواهد بود. او بصورت جهان دگرگونی یافته است - با اینهمه جاودانه تغییر ناپذیر میماند، او پروردگار ابدیت است.

دستان و پاهای او در همه جا هست؛ چشمان و دهان‌های او در همه جا هست، گوش‌های او

دو همه جا هست . او همه چیز را در جهان فرامیگیرد .
 او را اندامهای احساس نیست و با این وجود همه اعمال حس را بازمی نماید ، او پروردگار
 و فرمائروای همگان است .

او دوست و پناه همگان است .

او در جسم ، این شهر نه دروازه ، سکنی میگزیند . او در جهان درون با صورتهای بیشمار
 سرگرم بازی است . او دآدار است و فرمائروای سراسر جهان است ، فرمائروای جاندار و بیجان .
 او بتندی راه می سپارد ، گرچه پائیش نیست . همه چیز را در آغوش میگیرد . گرچه دستیش
 نیست . همه چیز را می بیند ، گرچه چشمش نیست ، همه چیز را میشنود ، گرچه گوشش نیست .
 همه چیز را می شناسد ، لیکن هیچکس را با او آشنائی نیست . او شکوه مند و یگانه بزرگ نام دارد .
 زیرکترین ، بزرگان و بزرگترین بزرگان ، نفس در دل همه آفریدگان نهفته است . با فیض اوست که
 انسان همه آرزو ها و نیازها را از دست میدهد ، بر رنج برتری می باید ، و او را که برهن شکوه مند
 است باز میشناسد .

ای برهن شکوه مند !

ترا صورتی نیست ، لیکن

(گرچه هیچکس از سبب آگاه نیست)

چه بسا صورتها که پدید می آری ؛

تو آنان را پدید می آری ، و آنگاه

به سوی خود باز می گردانیشان .

مارا با اندیشه های خویش بیاکن !

*

تو آتشی ،

تو خورشیدی ؛

تو هوایی ،

تو ماهی ،

تو سپهر ستاره بارانی ،

تو برهن شکوه مندی ،

تو آبی ، تو ،

تو که آفریدگار همگانی .

*

تو زنی ، مردی ،

تو پسر و دختر جوانی ،

تو مرد کهنسالی که با عصایش لرزان گام برمی دارد

تو به هر جا چهره می نمائی .

*

شوربشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

تو پروانه تیره فامی ،
 تو طوطی سبزی با چشمان سرخ ،
 تو ابر تندرباری ، همه فصولی ، همه دریا هائی .
 تو بی سر آغازی ،
 در وراء زمان و مکان .
 تو آنی که از او
 سه جهان برانگیخته شده است

*

مایا همسر مقدس تست -

که با تو آمیخته است .

تو سرور اوئی ، فرمانروای اوئی .

او سرخ ، سپید ، و سیاه است ،

و هر رنگ خود صفتی است .

فرزندان او بسیارند -

رودها ، کوهساران ،

گل ، پرنده ، و انسان

و در هر حال شبیه اویند .

تو ، روحی در گوشت ،

آنچه هستی فراموش کرده ای ،

و با **مایا** آمیخته ای **شور** **شکاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی**

لیکن تنها در یک فصل ؛

سرانجام از او جدائی می **توانی** **مجمع علوم انسانی**

و خویشتن را باز می یابی .

*

تو ، ای برهنه انوشه ،

و تو ، که از گل سرشته ای

(دو موجود ، و در عین حال یگانه) -

بسان دو پرنده زیبا ،

با پر و بال زرین ،

همدمان جدائی نا پذیر ،

که تا فراز شاخساران درخت **یگانگی**

پرواز گرفته اند و بر آن نشسته اند -

تو همچون انسان
میوه های شیرین درخت را می چشی ،
میوه های شیرین و تلخ ؛
لیکن همچون برهمن ، سرور **مایا** ،
نادیده می مانی ،
ساکنی ،
و به آرامی می نگری .

*

انسان ، یگانگی خویشتن را با تو از یاد برده است ،
از ناتوانی خود پریشان است ،
سرشار از اندوه ؛
لیکن بگذار از نزدیک بر تو بنگرد ،
ترا همچون خود بشناسد ،
پروردگارا ، برترین معبود ها ،
و او که شکوه ترا می نگرد -
دریفا ، همه اندوه های گرانبارش
به شادی می گراید .

*

تو تفییر ناپذیری ،
ای شکوهمند ، ای پاک مطلق ! گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
خدایان در تو جای دارند .
تو سرچشمه همه کتابهای مقدسی **جامع علوم انسانی**
لیکن کتابهای مقدس را چه سودی است
اگر بر لبها بنشینند
و از دلها نهان باشند ؟
کمال اوراست که ترا می شناسد -
تنها اوراست !

*

تو پروردگار و سرور **مایائی** ،
و انسان بنده او است .
با **مایا** آمیختی و جهان را پدید آوردی .
تو سرچشمه همه کتابهای مقدسی ،

و سرچشمه همه ایمان ها .
 جهان مایای تست ،
 و تو ، بزرگ خداوندگارا ، سرور مایا ،
 هر جا که چشم می بیند ،
 در آنجا ، در بطن هر شکل ،
 جای گرفته ای .

*

تو یگانه ای ، یگانه و بس .
 و از بسی رحما زاده شده ای ،
 و بشمار شده ای :
 همگان به سوی تو باز می گردند .
 پروردگارا ، تو همه برکت ها را عطا می فرمائی ،
 تو ، ای روشنائی ، ای یگانه شایان ستایش .
 هر کس ترا یافت
 آرامش بی پایان را یافت .

*

تو خداوندگار همه خدایانی ،
 همه جهان ها در تو می آرامند ؛
 تو فرمانروای جانورانی ،
 دو پایان و چهار پایان :
 ستایش دل های ما از آن تست ؛
 تو پروردگار خجسته ای ،
 تنها در تو آرامش را توان یافت

*

تو ای یگانه نگاهبان جهان ،
 تو ، پروردگار همگان ،
 در دل آفریدگانت
 خویشان را پنهان می کنی
 خدایان و پیامبران با تو یکی میشوند .
 آنان که تو را می شناسند نمی میرند .

*

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 رهنال جامع علوم انسانی

تو سرچشمه همه آئین هائی .
 به هنگامی که دانش تو می درخشد ،
 دیگر شب و روزی نیست ،
 و بود و نابودی در کار نیست -
 تنها توئی و بس .

*

تنها توئی - تو ای روشنائی
 ای فنا ناپذیر ، ای شایان ستایش ؛
 نام تو شکوه بزرگ است .
 جز تو هیچکس نیست ،
 هیچکس با تو برابر نیست .

*

صورت تو نادیدنی است ،
 نادیدنی در برابر چشم آدمیان ؛
 تنها پیامبران ،
 در دل های صفا یافته شان -
 تنها آنان ترا می بینند .
 تنها آنان جاویدانند .

*

تو نه مذکری و نه مؤنث ، گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 و نه خنثائی ؛
 به هر شکل که در آئی ، پرتال جامع علوم انسانی
 همانی

تو جهان را فرا می گیری ،
 توئی که خود را ادراک می کنی ،
 تو آفریننده زمانی .
 تو همه چیز را دانی
 در مایای بی جنبش تست ،
 که نیروی خدائی تو ،
 این جهان مرئی را تصویر می کند ،
 نام و شکل را تصویر می کند .

*

تو ذات نخستینی .
 تو به صورت این جهان پرداخته از تو هم و رؤیا
 پدیدار می‌گردد .
 تو در وراء زمانی .
 تقسیم ناپذیرا ، نامتناهیا ، یگانه شایان بستایشا -
 بگذار انسان

در قلب خود به تو نزدیک شود ،
 بگذار خویشتن را بتو بسپارد ،
 و تو ، پروردگار بی‌کران ،
 خودرا به او خواهی شناساند .

*

تو ، ای رحم و گور جهان ،

و ای مسکن جهان ؛

تو ، ای سرچشمه همه پارسائی‌ها ،

ویرانگر همه گناهان -

تو در قلب بر نشسته‌ای .

هنگامی که دیده می‌شوی ،

زمان و شکل ناپدید می‌گردد .

بگذار انسان وجود ترا احساس کند ،

بگذار ترا به درون ببیند ،

و آرامش به او روی خواهد آورد ،

آرامش جاویدان -

نه بکسان دیگر ، نه بکسان دیگر !

*

تو جاویدی در میان فناپذیران ،

تو آگاهی آگاهانی ؛

گرچه یگانه ای ، آرزوی بیشمار کسانرا

بر می‌آوری .

*

بگذار انسان خویشتن را

به دانش تو بسپارد ،

بگذار راه ترا دنبال کند ،

و او ترا خواهد شناخت :
و همه زنجیرهایش خواهد گسست .

✱

آیا انسان را یارای آن است
که آسمان را چون پاره پوستی طوماروار در هم پیچد ؟
آیا انسان را یارای آن است که
بدبختی خویش را پایان دهد و ترانشناسد ؟

اگر حقیقت این نبشته های مقدس برای انسانی که تاوالترین پایگاه خود را به خداوند
سپرده است مفهوم گردد ، برای گورو (۱) نیز - همان سان که برای خداوندش میدرخشند -
پرتو خواهد افکند ، به حقیقت پرتو خواهد افکند !
۴۰۰ آرامش - آرامش - آرامش .

(۱) Goru معلم مذهبی است .

ترجمه : محمود کیانوش



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی